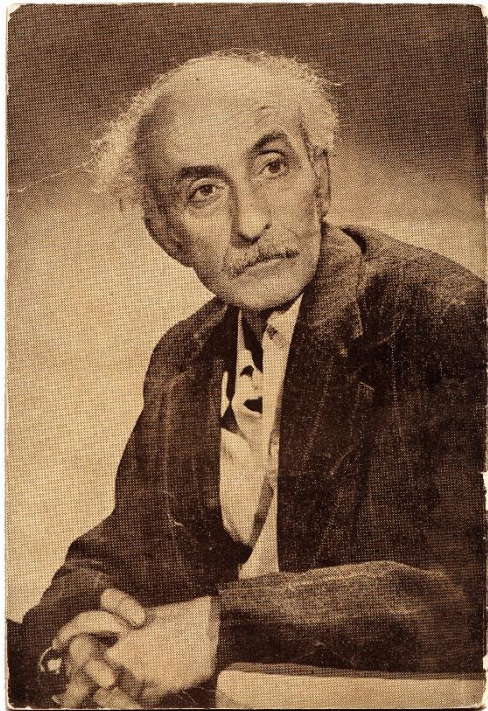
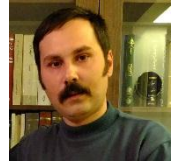


<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی  
مردادماه ۱۴۰۲

# نیما در سالِ خونِ مرتضی

میثم سالخورد



گستره‌ی شب‌آلودِ کودتای ۲۸ مرداد چنان بر تاریخِ این مُلک افکنده شد که کم‌تر پهنه‌ای از گزندش مصون ماند و این، تنها محدود به نام‌های سیاست نبود، بلکه شاعران و اهالی ادب و فرهنگ نیز از سرایتِ آن متأثر شدند. گویی همواره کمینگاهِ اختناق، قربانیانش را از میان شاعران و نویسندگان هم برمی‌گیرد و می‌بلعد؛ شیلی نرودا، سوریه‌ی آدونیس، یونانِ کوروسیسی، اسپانیای لورکا و ترکیه‌ی حکمت را به‌یاد بیآوریم و بسیاری نمونه‌ی دیگر.

در ایرانِ پس از کودتا نیز، دست‌کم نسلی از شاعران و چهره‌های فرهنگی کارشان به حبس و سلول‌های مجازات کشید. از اثر فرهنگیِ «زمستان» کودتا اگر بگذریم، وقایعِ سال ۳۲ و ۳۳، افرادِ پُرشماری را روانه‌ی زندانِ فرمانداری نظامی کرد و پای میزِ بازجوییِ بختیار و زیبایی و مبصر نشاند و چه‌بسیار انسان‌های پاک‌باخته‌یی که در حمام لشکر زرهی شکنجه شدند یا در برابرِ جوخه‌های تیرباران به خاک افتادند. در این فرصت، تمرکزِ نگارنده در این بین، نه بر خیلِ چهره‌های سیاسی، که بر یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های ادبی ایران و شاید مهم‌ترین و الهام‌بخش‌ترین‌شان است: نیما.

نیما یوشیج و شعر او را نه می‌توان از سیاست و جامعه بُریده فهمید و نه انگِ سیاست‌زدگی بر آن نهاد. نیما آن‌گونه مفاهیم فلسفی و اجتماعی را درونی‌بینشِ آثارش کرده است که بیهوده‌ست حتی اگر درکِ کارِ او را در دوگانه‌ی کاذبِ فرم و محتوا مُعطل کنیم. شاعر و شعرِ او، خود محتواست و شکل. در اینجا اما نیتِ یادداشت، بررسیِ اسلوب و معنی شعر نیما نیست، بلکه اهمیتِ این مسأله است که نمی‌توان ریشه‌ی اندیشه‌های عدالت‌خواهانه را از نیما و آثار او جدا دانست. این مضمون در راهی که نیما از ۱۳۰۰ و «افسانه» اش طی کرد تا روزی که چشمانش را در خانه‌ی شمیران بست، در خطوطِ سبک و شهود او و فنون شعری که به‌دست داد، به‌روشنی عیان است. سوای شعرها، امتدادِ این رویکرد را در یادداشت‌های روزانه و نامه‌هایش نیز می‌توان جست‌وجو کرد. نخستین بار که مشخصاً درباره‌ی استبدادِ برآمده از یک کودتا سخن گفت، مصادفِ تاجگذاریِ رضاخان بود، آن هم در شرایطی که اغلب اهالی سیاست و فرهنگ دلخوش به تغییرات بودند و مثلاً ملک‌الشعراى بهار مدحِ «قائد ایران‌زمین و پادشه بی‌قرین» می‌گفت. نیما در یادداشتی به تاریخِ ۲۱ آبان‌ماه ۱۳۰۴ بی‌پروا نوشت: «من از این

بازی‌ها چیزی نمی‌فهمم. یک نفر را روی کار کشیده‌اند. یک استبداد خطرناک، مملکت را تغییر خواهد داد. جوان باهنر، گمنام بمیر یا ساکت باش تا تو را معدوم نکنند و تو بتوانی روزی که نطفه‌های پاک پیدا شدند، به آنها اتحاد را تبلیغ کنی. این نقشه‌ها برای این است که متفکرین و منافقین شناخته شوند و آنها را در موقع غلبه نیست کنند، ولی بالاخره شیطان مغلوب می‌شود.»

نیما در تمامی دوره‌ی پهلوی اول منش نقادانه داشت و شاید در این زمینه جنبش جنگل و تحولات جمهوری سوسیالیستی گیلان و همراهی با پدرش ابراهیم‌خان اعظام‌السلطنه و برادرش لادین بی‌تأثیر نبوده است. شعر «بشارت»<sup>۱</sup> را که برای نخستین بار در مجموعه اشعار نیما یوشیج به‌مراقبت شراگیم یوشیج با صورتی کامل منتشر شد، می‌توان نمودی از رادیکالیسم فکری آن روزهای نیما دانست.

شاید کم‌تر توجه شده باشد که در ۱۳۰۶ وقتی سرهنگ پولادین یکی از افسران خوشنام و آزادیخواه ژاندارمری توسط رضاخان کشته شد، نیما نخست در یادداشت اواخر بهمن‌ماه ۱۳۰۶ نوشت: «پولادین را تیرباران کردند. نمونه‌ی وفای عهد او با قراول مجلس که شب به خانه می‌رفت و برمی‌گشت که قراول، مسئول نشود.» و پس از آن منظومه‌ی «سرباز فولادین» را در اسفندماه همان سال ساخت با این مطلع: «این ماجرا به چشم کس از زشت ورنکوست/ آن کس که گفت با من اینک، برای اوست/ وین اوست کاو به دل خواهد شنیدن این/ این ماجرای دست ز جان‌شسته‌ایست کاو/ آمد که داد مردم بستاند از عدو»

و این مسیر سنگلاخی بود که نیما در گذر عمر، پای‌آبله بر آن کوبیده بود و حتی در زمانه‌ای که استبداد، گلوی شعر را می‌فشرد، با نماد و ایما و اشاره سخن پرداخت و نوشت. آل‌احمد به‌درستی می‌گوید که: «یأس و بدبینی اشعار دوره‌ی خفقان نیما، درد بیشتری دارد و تیرگی بیشتری. به کجای این شب تیره بیاویزم قبابی ژنده‌ی خود را، فریاد شاعر تنهاییست که دارد خفه می‌شود و جرأت دم برآوردن هم ندارد. و همین

<sup>۱</sup> شعر کامل «بشارت»، آمده در مجموعه اشعار نیما یوشیج، به‌مراقبت شراگیم یوشیج، انتشارات

تنهایی و بی‌پناهی است که نیما را این‌همه متوجه مرغان ساخته و در آرزوی زندگی آزاد و بی‌در و بند آنهاست که توجه به مرغان کم‌کم در تمام آثار او تعمیم یافته است.<sup>۲</sup> پس از شهریور بیست، و اندک‌زمانی پس از امید به گشایش سیاسی، بار دیگر استبداد امتداد می‌یابد و شاید تَرکِ عمیقِ این راه پر فراز و نشیبِ امیدواری را بتوان در توقف‌گاه ۲۸ مرداد یافت. دوره‌ای که فضای تنگنا و ارباب‌بیش از هروقت، با هیبتی وسیع و علنی در مملکت جاگیر شد. نیما پس از کودتا دو مرتبه روانه‌ی زندان می‌شود، ماجرای مفصلی که ذکر آن فرصت دیگری می‌خواهد تا بتوان به شرح جزئیات آن در خاطرات کسانی مانند آل‌احمد، اخوان، شاملو، خلیل ملکی و... از آن روزها پرداخت. مختصر این‌که نیما در یادداشتی می‌نویسد: «در یک‌شنبه ۱۵ فروردین‌ماه ۱۳۳۳ من یک شبانه‌روز زندانی شدم. سابقاً هم در زمستان آمدند و همه‌ی خانه‌ی مرا زیر و رو کردند. پنجاه قبضه پنج‌تیر می‌خواستند و رفع شد.»

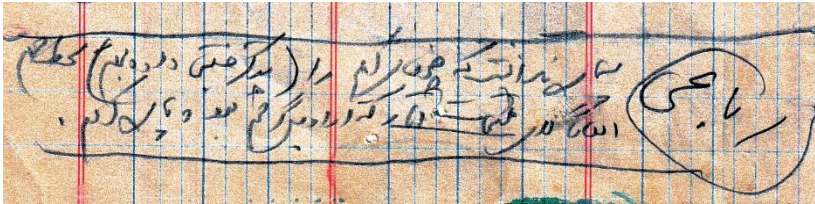
اما آنچه درباره‌ی این ماه و سال کم‌تر دیده شده و لابلای اشعار و خاطراتِ دوست و آشنا نیز گم و مهجور مانده است، احساس و عاطفه‌ی نیما به مرتضی کیوان است؛ دورانی که کیوان برای جمع‌آوری اشعارِ نیما نزد او می‌رفت و قصد داشت مجموعه‌ای از اشعارش را گرد بیاورد. نمی‌دانم دفترچه‌ای که نیما خبرش را در یادداشت‌های روزانه‌اش می‌دهد، همچنان موجود است یا خیر، ولی نشانه‌ای آشکار از اهمیت اشعار نیما نزد کیوان و مهر و عطفِ نیما نسبت به او دارد.

اما مهجورترین خطِ این داستان، شعرِ پیش‌تر گُم‌شده‌ای است که نیما در سوگ کیوان سروده و تاکنون در مجموعه رباعیات نیما نیامده است. نیما پس از دستگیری و تهدید فرمانداری نظامی، یادداشت‌هایش را با درنظر گرفتن شرایطِ بسته‌ی سیاسی نوشته است. با این حال، تنها سندی که سرنخی از رباعی نیما به دست می‌دهد، در یادداشت‌های روزانه‌ی نیما چنین آمده است، در تاریخ مهرماه ۱۳۳۵: «بیچاره ندانست که چون می‌گیریم را به دکتر جنتی داده بودم، به خط خودم. اتفاقاً لای منتخبات آثار که از او پس گرفتیم بود و پاره کردم.»

<sup>۲</sup>مشکل نیما پوشیج، نوشته‌ی جلال آل‌احمد، انتشارات «مشعل و دانش»، ۱۳۴۵

سرگذشت این رباعی البته با خاطره‌ی سیاوش کسراییی کامل می‌شود. او می‌نویسد: «این رباعی را نیما پس از اعدام افسران دسته‌ی اول همراه با کیوان و گریستن من در خانه‌ی او سرود. و سپس به من داد و تا جایی که به یاد دارم من آن را همراه با یکی دو رباعی دیگر در مجله‌ی "صدف" به چاپ رسانیدم. این رباعی متأسفانه در مجموعه آثار او نیست.»<sup>۲</sup>

صورت کامل رباعی نیما در سوگ کیوان چنین است: «بیچاره ندانست که چون می‌گیریم/ گریید و نه آگاه که خون می‌گیریم/ چون شب بگذشت و مستی آرام گرفت/ دانست که من با چه جنون می‌گیریم.»



تصویر دستخط نیما

<sup>۳</sup> کتاب مرتضی کیوان، به کوشش شاهرخ مسکوب، انتشارات «کتاب نادر»، ۱۳۸۲